



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هشتصد و هفتاد و دوم





خانم پارمیس



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۲۶ گنج حضور، بخش دوم

گورخانه راز تو چون دل شود
آن مرادت زودتر حاصل شود

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۵

اگر دل، قبرستان اسرار تو باشد، یعنی وضعیت درونی تو پنهان بماند به طوری که هر تحولی در مرکزت صورت می گیرد یا هر تجربه ای که می کنی را از دیگران پنهان نگه داری، زودتر به مراد زنده شدن به بی نهایت و ابدیت خداوند، که مراد همه انسان هاست، می رسی.

تا که پُشکی مُشک گردد ای مُرید
سال‌ها باید در آن روضه چرید

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴۷۲

ای انسان، برای آن که پشک من‌ذهنی و دردهای ناشی از همانیدگی‌هایش، تبدیل به مشک شود و مرکز تو عدم گردد، باید سال‌ها با صبر و فضاگشایی در باغ فضای یکتایی سپری کنی.

دَمِ او چَان دَهَدَت، رُو ز نَفَخْتُ بَیذِیر
کَارِ او کُن فِیکُون است، نه موقوفِ علل

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴
-نَفَخْتُ: دمیدم

ای انسان، دم زنده کننده خداوند است که به تو جان می دهد، این را از آیه «بر تو دمیدم» بپذیر و فضا را باز کن تا او از طریق فضای گشوده شده به من ذهنی تو فرمان کن فکان یعنی متحول شو را بدهد. زیرا کار او براساس علت های ذهنی نیست بلکه می گوید بشو، پس می شود.

گر قضا پوشد سیه، همچون شَبَت
هم قضا دستت بگیرد عاقبت

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۸

اگر قضای الهی، تو را در من ذهنی با چیزها همانیده کند و همچون تاریکی شب، هشیاریِ حضور را بپوشاند، پس بدان که سرانجام همین قضاست که می تواند دست تو را بگیرد و از من ذهنی رها کند.

گر قضا صد بار، قصد جان کند
هم قضا جانت دهد، درمان کند

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۹

اگر قضای الهی هزاران بار قصد جان ذهنی تو را بکند، درواقع دارد همانیدگی‌ها را از مرکزت بیرون می‌راند تا تو را نسبت به من ذهنی کوچک کرده و درنهایت جان من ذهنی‌ات را بگیرد، بنابراین باز هم قضای الهی ست که هشیاری‌ات را از همانیدگی‌ها آزاد کرده و تو را درمان می‌کند.

این قضا صد بار اگر راحت زند
بر فراز چرخ، خرگاهت زند

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۶۰
-خرگاه: خیمه بزرگ

اگر قضای الهی صدبار در من ذهنی، راحت را بزند یعنی هربار که به فضای یکتایی می روی، تو را ناکام کند و دوباره یک چیزی به تو نشان دهد تا با آن همانیده شده و درد هشیارانہ بکشی، درنهایت قضای الهی آسمان درونت را بی نهایت باز می کند.

قضا که تیر حوادث به تو همی انداخت
تو را کند به عنایت از آن سپس سپری

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۶

ای انسان، اگر من ذهنی داشته باشی، قضای الهی که همه تحت قوانین آن زندگی می کنند حوادث و اتفاقاتی پیش می آورد تا به همانیدگی های تو که به جای خداوند در مرکز قرار گرفته، لطمه بخورد و آنها را از دست بدهی. اگر قضا را در اطراف آن حوادث بگشایی و روی خودت کار کنی، از جنس فضای گشوده شده می شوی؛ بنابراین قضا با لطف و عنایت خود هم چون سپری در مقابل حوادث و بلاهای بیرونی، از تو محافظت می کند.

کارِ من بی علت است و مُستقیم
هست تقدیرم نه علت، ای سقیم

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۶
-سقیم: بیمار

ای کسی که نسبت به من ذهنی بیمار هستی، کارِ من بدون علت‌های ذهنی و بی‌واسطه، مستقیماً از طریق قضا و کن‌فکان صورت می‌گیرد. تقدیر من از فضای گشوده‌شده می‌آید، پس فضا را باز کن و به علت‌ها و اسباب ذهنی توجه نکن.

عادت خود را بگردانم به وقت
این غبار از پیش، بنشانم به وقت

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۷

[مولانا از زبان زندگی می‌فرماید:] ای انسان، من به‌موقع عادت خودم را از من ذهنی به هشیاری حضور
برمی‌گردانم و غبار فکرها، غصه‌ها و دردهای ناشی از همانیدگی‌ها را از مرکز پاک می‌کنم. تو فقط فضا را باز
کن و صبر داشته باش.

آینه هستی چه باشد؟ نیستی
نیستی بر، گر تو ابله نیستی

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۱

آینه هستی، یعنی هرآنچه که وجود دارد، چیزی جز نیستی و عدم نیست. بنابراین تو ای انسان، اگر ابله نیستی و می‌خواهی زندگی آینه تو باشد و وجود حقیقی‌ات را به تو نشان دهد، با فضاگشایی از جنس نیستی و عدم بشو و اجازه بده خداوند روی مرکزت کار کند.

کارگاه صنّع حق چون نیستی است
پس برونِ کارگاه بی‌قیمتی است

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۰

چون کارگاه آفریدگاری خداوند از جنس نیستی و عدم است پس بیرونِ کارگاه که پر از غصه و دردِ ناشی از همانیدگی‌های ذهن است، هیچ ارزشی ندارد و بیهوده است.
[در صورتی در کارگاه صنّع خداوند قرار می‌گیری که نسبت به آن چه ذهنت نشان می‌دهد مقاومت نکنی و از جنس خداوند بشوی.]

عاشق صنّع توام در شُکر و صبر
عاشقِ مصنوع، کی باشم چو گبر؟

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۰
-شکر و صبر: در اینجا کنایه از نعمت و بلاست.
-مصنوع: آفریده، مخلوق
-گبر: کافر

خداوندا، من با شکر و صبر، عاشق صنّع و آفریدگاری تو هستم. هر اتفاقی هم که بیفتد، چه خوب چه بد، من به آن چه ذهنم نشان می دهد توجهی نمی کنم بنابراین عاشق مصنوع و آفریده نیستم و با آن همانیده نخواهم شد، زیرا در غیراین صورت، من کافر هستم.

عاشق صنّع خدا بافر بُود
عاشقِ مصنوعِ او کافر بود

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۱
-صنع: آفرینش

کسی که عاشق صنع و آفریدگاری خداوند است با فضاگشایی در این لحظه از جنس فرّ و شکوه فضای گشوده شده می شود اما کسی که عاشق مصنوع و آفریده خداوند است، با آن همانیده شده و از جنس جسم می شود، در این حالت از خداوند خبر ندارد و کافر است.

حکم حق گُسترد بهر ما بساط
که: بگویند از طریق انبساط

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰
-بساط: هر چیز گستردنی مانند فرش و سفره

حکم و اراده الهی بساط رحمت را برای ما انسان‌ها گسترد و خاصیت فضاگشایی و انبساط را در وجود ما قرار داد و گفت: ای انسان‌ها با من از طریق انبساط و فضاگشایی سخن بگویند.
[اگر در این لحظه به علت کم شدن همانیدگی، با فضابندی و انقباض برخورد کردی، فوراً از خداوند معذرت بخواه و فضا را باز کن.]

نام پنهان گشتن دیو از نفوس
واندر آن سوراخ رفتن، شد خنوس

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۸
-خنوس: آشکار شدن و سپس بسیار پنهان گشتن

خنوس، بدین معناست که شیطان به صورت فضای درد آشکار می شود و با به کار گرفتن فکرها، موج سیاهی را بر
دل انسان افکنده و سپس پنهان می شود.
[در این حالت انسان به دنبال مقصر و دلایل بیرونی برای ملامت کردن می گردد درحالی که باید به درونش آگاه
شود.]

چون خواب مرا بیند، بگریزد و نشیند
از من برود، آید در شخصِ دگر خوابم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۴۴

[مولانا از زبان زندگی می‌فرماید:] اگر کسی در خواب ذهن مرا ببیند و به من آگاه شود فوراً از این خواب ذهن می‌گریزد و به من زنده می‌شود، اما این خواب از بین نمی‌رود بلکه شخص دیگری را به خواب می‌برد.
[همه انسان‌ها از جنس هشیاری هستند و به هم پیوسته‌اند، هرچند که در ذهن، دچار توهم جدایی شده‌اند اما منظور اصلی همه یکی است.]

فلسفی، مر دیو را منکر شود
در همان دم سخره دیوی بود

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۸۳
-سخره: ذلیل و مقهور و زبردست

اگر انسان فلسفی که در من ذهنی است و از طریق همانیدگی‌ها بحث و جدل می‌کند، منکر وجود دیو من ذهنی شود، در همان موقع مورد سخره آن قرار خواهد گرفت زیرا تحت سلطه و نفوذش می‌باشد.

گر ندیدی دیو را، خود را ببین
بی جنون نبود کبودی در جبین

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۸۴
-جبین: پیشانی

ای انسان فلسفی، اگر تو دیو من ذهنی را ندیدی، پس به درون خودت نگاه کن، زیرا همان طور که کبودی پیشانی، نشانه وجود جنون و دیوانگی در انسان است، وضعیت خراب زندگی بیرون تو نیز، نشان دهنده مرکز خراب و آلوده به همانندگی توست که دیو هم در همان جا پنهان شده است.

هر که را در دل شک و پیچانی است
در جهان، او فلسفی پنهانی است

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۸۵
-پیچانی: اعتراض، شک و تردید

هر کسی به دلیل وجود همانیدگی‌ها در مرکزش، نسبت به وجود خداوند شک و تردید دارد، در واقع در این جهان، به صورت پنهانی یک من‌ذهنی فلسفی است که ظاهراً به طور سطحی به خداوند اعتقاد دارد، اما در باطن عملاً می‌خواهد من‌ذهنی‌اش را حفظ کند و از منطق آن پیروی کند.

می نماید اعتقاد و گاه گاه
آن رگِ فُلسَفِ کند رویش سیاه

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۸۶
-فُلسَفِ: فُلسَفِ

گاهی چنین شخصی ممکن است بگوید به خدا معتقد است و حتی دست به عمل هم بزند، به مولانا هم گوش کند، اما نهایتاً رگِ فلسفش شروع به جنیدن خواهد کرد، یعنی با استدلال‌های ذهنی، باطن خویش را آشکار ساخته و رسوا می‌گردد.

الْحَدْرَ اى مؤمنان، كَانِ در شماست
در شما بس عالمِ بى منتهاست

-مولوى، مثنوى، دفتر اول، بيت ۳۲۸۷
-الْحَدْر: حذر كنيد

اى مومنان، مواظب باشيد كه اين خوى فلسفى در شما نيز وجود دارد. ولى اين نکته را نيز توجه كنيد كه در وجودِ شما عالمِ بى نهايتى ست كه مى توانيد به آن زنده شويد.

شرعُ بهر دفع شرّ رایبی زند
دیو را در شیشه حجت کند

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۱۱

قانون، برای دور کردن ضرر من ذهنی چاره‌ای می‌اندیشد و با پرهیز از قرار گرفتن در وضعیت‌هایی که من ذهنی با ایجاد واکنش سبب بالا آمدن هیجان‌اتی هم‌چون درد، خشم و ترس می‌شود، دیو من ذهنی را در شیشه حجت می‌کند و با استدلال و منطق جلو کارهایی را که من ذهنی با انجام دادن آن‌ها می‌خواهد خودش را بزرگ کرده و به کمال برساند، می‌گیرد.

ز من بگسلد فرّه ایزدی
گر آیم به کژی و نابخردی

—فردوسی، شاهنامه، جنگِ بزرگِ کیخسرو با افراسیاب

[در داستان کیخسرو پس از پیروزی اش در جنگ با افراسیاب، علی‌رغم این که پیروز شده اما دچار سرخوردگی می‌شود و با خود می‌گوید من با من ذهنی در زندگی چه کار کرده‌ام؟!] اگر همین‌طور با کژی و نابخردی من ذهنی پیش بروم، شکوه و فرّ ایزدی از من جدا خواهد شد. [سرانجام از همانیدگی با قدرت دست کشید و از مقام پادشاهی کنار گرفت.]

مُلک بر هم زن تو اَدَهَم وار زود
تا بیایی هم چو او ملکِ خلود

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۲۶
-خلود: جاودانه

ای انسان تو نیز هم چون ابراهیم اَدَهَم زود بساط پادشاهی را برهم زن و از همانیدگی های مرکزت دست بردار تا سرانجام به پادشاهی جاودانه دست یابی و به خدایند زنده شوی.

-با تشکر:
تنظیم کننده متن: پارمیس
گوینده: پارمیس



خانم سمانه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۲۶ گنج حضور، بخش سوم

مُلکِ جِسْمَتِ رَا چُو بَلْقِیسِ ای غَبی
تَرْکَ کُن بَهِرِ سَلِیْمَانِ نَبی

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۶۴
-غبی: کودن، سبک‌مغز

ای سبک‌مغز، پادشاهی سرزمین ذهن و فضای همانیدگی‌هایت را مانند بلقیس به خاطر رضای حضرت سلیمان نبی، به خاطر عدم کردن مرکزت ترک کن. پیش خداوند برو و فضا را باز کن.

قرآن کریم، سوره نمل - ۲۷-، آیه ۴۴
-«إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»
«من بر خویشتم ستم کرده‌ام و اینک با سلیمان در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم.»

قبله را چون کرد دست حق عیان
پس تَحْرِی بعد ازین مَرْدود دان

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۶
-تَحْرِی: جستوجو

چون دست قدرت الهی با فضاگشایی قبله اصلی و مرکز عدم را آشکار کرده، زین پس جستوجو در ذهن برای یافتن قبله کاری مردود است.

هین بگردان از تحرّی رو و سر
که پدید آمد معاد و مستقر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۷
-مستقر: محل استقرار، جای گرفته، ساکن، قائم

به هوش باش، رخ و سر خود را از جست و جوی خداوند در ذهن برگردان، یعنی جست و جوی زندگی لازم نیست؛ زیرا محل بازگشت و زنده شدن به بی نهایت خدا و استقرار در فضای یکتایی معلوم شده است که با فضاگشایی صورت می گیرد. [مستقر یعنی خداوند که همیشه ثابت است، یعنی فرقی نمی کند در جهان چه اتفاقی بیفتد. چیزی که در ذهن اتفاق می افتد گذراست و مستقر نیست، اهمیت ندارد. اگر ما نیز در این لحظه مستقر باشیم اتفاقات از طریق ما ارتعاش می پذیرند، یعنی از ما به اتفاق در این لحظه خرد، زندگی و راه حل می ریزد.]

هین بگردان از تحرّی رو و سر
که پدید آمد معاد و مستقر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۷
-مستقر: محل استقرار، جای گرفته، ساکن، قائم

به هوش باش، رخ و سر خود را از جست و جوی خداوند در ذهن برگردان، یعنی جست و جوی زندگی لازم نیست؛ زیرا محل بازگشت و زنده شدن به بی نهایت خدا و استقرار در فضای یکتایی معلوم شده است که با فضاگشایی صورت می گیرد. [مستقر یعنی خداوند که همیشه ثابت است، یعنی فرقی نمی کند در جهان چه اتفاقی بیفتد. چیزی که در ذهن اتفاق می افتد گذراست و مستقر نیست، اهمیت ندارد. اگر ما نیز در این لحظه مستقر باشیم اتفاقات از طریق ما ارتعاش می پذیرند، یعنی از ما به اتفاق در این لحظه خرد، زندگی و راه حل می ریزد.]

یک زمان زین قبله گر ذاهل شوی
سُخره هر قبله باطل شوی

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۸
-ذاهل: فراموش کننده، غافل
-سُخره: ذلیل، موردِ مسخره، کارِ بی مزد

اگر لحظه‌ای از این قبله، از فضای گشوده‌شده غفلت کنی مورد تمسخر، ذلیل و زبردست قبله‌های باطل ذهنی و معبودهای آفل خواهی شد.

چون شوی تمییزده را ناسپاس
بجهد از تو خُطرتِ قبله‌شناس

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۹
-تمییزده: کسی که دهنده قوه شناخت و معرفت است.
-خُطرت: قوه تمییز، آنچه که بر دل گذرد، اندیشه

هرگاه نسبت به قوه تشخیص، تمییزدهنده و شناسایی کننده درونت که با فضاگشایی به دست تو می آید ناسپاسی کنی، خاصیت قبله‌شناسی آن فضای گشوده شده از تو می جهد و فضا بسته می شود.

گر ازین انبار خواهی بر و بر
نیم ساعت هم ز همدردان مبر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۰

-پر: نیکی

-بر: گندم

اگر از انبار خداوند نیکی و رزق می خواهی یعنی اگر هم برکت و عشق و زیبایی آن فضای گشوده شده را
می خواهی و هم نعمات و محصول بیرونی، حتی برای نیم لحظه از همدردانی مثل مولانا و دوستانی که در گنج
حضور پیدا کرده‌ای، جدا مشو.

که در آن دم که ببری زین معین
مبتلی گردی تو با بسّ القرین

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۱
-معین: یار، یاری کننده
-بسّ القرین: هم‌نشین بد

زیرا همان لحظه که از چنین یاور صالح و دلسوزی جدا شوی، از مطالعه و تحقیق و کار روی خودت متوقف شوی، گرفتار هم‌نشین بد و من‌ذهنی خودت و دیگران خواهی شد که حاصل انقباض و بدترین قرین است.

بود عَبْدُالْعَوْتِ هم جنس پری
چون پری، نه سال در پنهان پری

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۷۴

عَبْدُالْعَوْتِ هم جنس پری شده بود. او نه سال مانند پری پنهانی پرواز می کرد. [یعنی فضا را باز می کرد و هر تجربه‌ای را در درون داشت به هیچ کس نمی گفت، در نتیجه از جنس زندگی شد. وقتی از جنس پری می شویم، پنهان پری می کنیم، در پنهان و خلوت خود پرهایمان را باز می کنیم و به عنوان هشیاری از روی همانیدگی‌ها می پریم «هم جنس پری» و کارگاه خداوند می شویم. اما وقتی از جنس دیو می شویم، آشکارا در نظر مردم ادعای فضاگشایی می کنیم.]

بُرد هم جنسی پُریانش چنان
که رُباید روح را زخمِ سِنان

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۸۰

فضاگشایی، هم جنسی با زندگی و انسان‌های زنده به زندگی او را همان‌طور مجذوب کرد که زخم سرنیزه روح را از بدن می‌رباید. در واقع روح و هشیاری او از همانیدگی‌ها آزاد شد.

گفت: سِيْمَاهُمْ وَجُوهُ كَرْدگَار
 كه بُود غَمَّازِ بَارَان، سبزه‌زار

–مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۲۳
 –غَمَّاز: بسیار سخن چین، در اینجا به معنی آشکار کننده.

خداوند فرمود: ظاهر و زندگی بیرونی انسان‌ها انعکاس مرکزشان است. همان‌طور که، وجود سبزه‌زار نشان‌دهنده این است که باران باریده‌است. [این بیت نشان می‌دهد که در درون و مرکز ما، هرچه باشد در بیرون منعکس می‌شود. پس اگر بیرون ما خراب است معنی‌اش این است که درون ما خراب است.]

قرآن کریم، سوره فتح –۴۸–، آیه ۲۹
 –«...سِيْمَاهُمْ فِي وَجُوهِهِمْ مِنْ أَثْرِ السُّجُودِ...»

«...نشانشان اثر سجده‌ای است [اثر برخورد آن‌ها از طریق انبساط با زندگی] که بر چهره آن‌هاست [در ظاهر زندگی‌شان، بدنشان، روابط و امور مالی‌شان پیدا است]...»

چون به من زنده شود این مُرده تن
جان من باشد که رو آرد به من

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۸

[مولانا از زبان زندگی می گوید:]

هرگاه انسانی که در مرده من ذهنی ست فضا را بگشاید، مرکزش را عدم کرده و به من زنده شود یعنی
هشیاری اش از همانیدگی ها آزاد گردد، این جان من است که به سوی خودم روی می آورد. به عبارت دیگر این
خداوند است که در انسان به خودش زنده می شود.

من کنم او را ازین جان محتشم
جان که من بخشم، ببیند بخششم

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۹

من جان انسانی را که در او به خودم زنده شده‌ام بزرگ و با عظمت می‌کنم. آن جانی که از طریق فضاگشایی به او بخشیده‌ام بخشش مرا می‌بیند درحالی که من ذهنی نمی‌تواند آن را ببیند. [من ذهنی دائماً به صورت «من» بلند شده و خدا را انکار می‌کند.]

جان نامحرم نبیند روی دوست
جز همان جان کاصل او از کوی اوست

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۸۰

جان نامحرم من ذهنی که در اثر انقباض به وجود می آید قادر به دیدن روی خداوند نیست فقط جانی که از طریق فضاگشایی در انسان زنده می شود می تواند خدا را ببیند زیرا اصلش امتداد اوست.

چون بدو زنده شدی، آن خود وی است
وحدت محض است آن، شرکت کی است؟

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۶۷

اما وقتی فضا را باز کردی، خداوند در تو به خودش زنده شد و تو به خدا زنده شدی، آن بقا و حیات عین ذات
اوست و این وحدت تام و تمام است و کی می توان آن را شرک نامید؟

هر که بُود عاشقِ خود پنج نشان دارد بد
سخت دل و سست قدم، کاهل و بی کار و تُرش

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۱۹
-کاهل: تنبل، سست

هر کسی عاشق خودش باشد، یعنی من ذهنی داشته باشد پنج نشان بد دارد.
دلش سخت است و لطیف نیست. قدمش سست است پس حرص و همانیدگی دارد، چرا که همانیدگی ها
نمی گذارند تعهد بدهد، تعهدش را می شکند. تنبل و کاهل است و تن به جبر من ذهنی داده است.

طالب است و غالب است آن کردگار
تا ز هستی‌ها بر آرد او دمار

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۲۱۴

خداوند طالب انسان و غالب بر اوست تا دمار از روزگار هرکسی که در این لحظه به صورت «من» بالا بیاید، درآورد. از نظر قانون غیرت زندگی، مرکز انسان فقط می‌تواند عدم باشد.

اگرچه سرد وجودیت گرم در پیچید
به ره گُش به بهانه، بهانه را چه شده‌ست؟

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹۲

اگرچه وجود سرد من ذهنی در همانیدگی‌ها و دردهای آن‌ها گرم پیچیده و سخت به آن‌ها مشغولی، اما می‌توانی با استدلال و بهانه من ذهنی را متقاعد کنی که دست از سرت بردارد. چون این من ذهنی از جنس استدلال، و از جنس فکر و حرف است. تو با فکرهایت می‌توانی فکرهایت را قانع کنی. یک فکر بهتر فکر بدتر را می‌خورد.

هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی
کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را

—حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۵

موقع تنگدستی باید فضا را باز کنی و در زندگی، شادی، فضاگشایی، و عشق و مستی بکوشی نه در ناله و عزا و گرفتاری. این فضای گشوده‌شده و شادی آن هر گدایی را هم‌چون قارون ثروتمند می‌کند؛ یعنی من‌ذهنی را تبدیل به یک ثروتمند معنوی می‌کند.

کجاست ساقی جان؟ تا به هم زَنَد ما را
بروید از دلِ ما فکرِ دی و فردا را

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۳
-دی: دیروز

ساقی جان کجاست؟ شراب فضای گشوده شده کجاست تا این پارک ذهن ما را به هم بریزد و از دل ما در زمان مجازی، فکر دیروز و فردا را بروید و جارو کند.

لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ اَيَّ كَرَمٍ، سَوْدَايِ تُسْتِ اَنْدَرِ سَرَمِ
ز اَبِ تُو چِرْخِي مِي زَنَمِ مَانَنْدِ چِرْخِ اَسِيَا

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱
-لَبَّيْكَ: قبول می کنم، امرِ تُو را اطاعت می کنم.
-سودا: خیال، هوی و هوس

امر تُو را اطاعت می کنم و تسلیم می شوم ای خداوند. عشق تُو را در سَرَمِ دارم و فضا را باز می کنم، و مانند چرخ
آسیاب از آب تُو می چرخم.

جانِ جان، چون واگشد پا را ز جان
جان چنان گردد که بی جان تن، بدان

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۷۴

همین که انسان از «جان جان»، فضای گشوده شده خالی از همانیدگی‌ها، فاصله بگیرد جان او همان حالی را پیدا می‌کند که تن بی جان دارد. یعنی مرده و فاقد حیات می‌شود.

اندیشه جز زیبا مکن، کاو تار و پود صورت است
ز اندیشه احسن تند، هر صورتی احسن شده

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۸۱

اندیشه‌ات را زیبا کن، اندیشه باید از فضای گشوده‌شده بیاید و زیبا باشد. زیرا این هر چیزی که در بیرون زیبا می‌شود از اندیشه زیباست. درحقیقت اندیشه تار و پود صورت است. مرکز عدم قوه و پتانسیلی است، که از آنجا اندیشه زیبا و سازنده می‌آید. هر ساختار بی‌درد و زیبا در بیرون از اندیشه زیبا آفریده شده‌است.

عقل کو مغلوبِ نفس، او نفس شد
مُشتری، ماتِ زُحل شد، نحس شد

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۴۹

—مُشتری: بزرگ‌ترین سیاره منظومه شمسی که بین مریخ و زُحل قرار دارد. سعدِ اکبر، سعدِ آسمان
—زُحل: کیوان، نحس اکبر

اگر عقل زندگی، مغلوبِ نفس و همانیدگی‌ها شود دیگر عقل خدایی نیست بلکه تبدیل به عقل جزوی من‌ذهنی شده‌است؛ چنانکه اگر ستارهٔ مُشتری، مغلوب و ماتِ زُحل شود دیگر خاصیت سعد و خوش‌شگونی خود را از دست می‌دهد و نحس می‌شود.

هم درین نحسی بگردان این نظر
در کسی که کرد نحست در نگر

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۵۰

فضا را باز کن و با حضور ناظری که همیشه در اختیار داری، به من ذهنی بدشگون که بر حسب همانیدگی‌ها
می‌بیند نگاه کن.

—با تشکر:

تنظیم‌کننده متن: سمانه

گوینده: سمانه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com